

اصل عدالت اجتماعی



اهمیت و جایگاه عدالت اجتماعی

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط

(قرآن، حدید / 25)

عدالت اجتماعی در اندیشه دینی از چنان جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که هیچ امر دیگری با آن قابل مقایسه نیست. این عدالت برخاسته از عدلی کلی است که حاکم بر همه چیز است. عدل به معنای قراردادن هر چیز در جای خود 1، مبنای همه امور ست و خداوند همه چیز را بر عدل استوار کرده است. قیام همه امور به عدل و استواری همه چیز به آن است. چنانکه در حدیث نبوی آمده است: «بالعدل قامت السموات و الارض» 2 (آسمانها و زمین به عدل برپاست). در نظام دین نه تنها همه چیز بر عدل استوار است، بلکه عدل مقیاس همه چیز است. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «در قرآن، از توحید گرفته تا معاد، و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت، و از آرمانهای فردی گرفته تا هدفهای اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن، همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریح نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است. عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود به نگرش انسان به هستی و آفرینش شکل خاص می‌دهد و به عبارت دیگر نوعی «جهان بینی» است آنجا که به نبوت و تشریح و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است؛ و به عبارت دیگر جای پای است برای عقل که در ردیف کتاب و سنت قرار گیرد و جزء منابع فقه و استنباط به شمار آید. آنجا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود یک «شایستگی» است، آنجا که پای اخلاق به میان می‌آید «آرمانی انسانی» است، و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود یک «مسئولیت» است. 3 عدل از چنین جایگاهی برخوردار است، رکن است و هدف و معیار و مقیاس. همه چیز با عدل سنجیده می‌شود. عدالت، اصلی اساسی است که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است. راز مبارزه انبیا است و هدف اجتماعی - سیاسی پیامبران و مصلحان با آن محقق می‌شود. جان و حیات همه چیز به عدل است، چنانکه امیر مؤمنان (ع) فرمود: «العدل حياة» 4 (عدل حیات است). بدون آن همه چیز مرده است. دین منهای عدالت، وسیله‌ای است برای به بند کشیدن انسانها در رفتنشان به سوی حق. عدالت اصلی بنیادین است که ملاک تشخیص حق و باطل و مقیاس سنجش همه چیز از جمله «دین» است: «اصل عدالت از مقیاسهای اسلام است، که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید. این معنای مقیاس بودن عدالت است برای دین؛ پس باید بحث کرد که آیا دین مقیاس عدالت است یا عدالت مقیاس دین. مقدسی اقتضا می‌کند که بگوییم دین مقیاس عدالت است، اما حقیقت این طور نیست؛ این نظیر آن چیزی است که در باب حسن و قبح عقلی میان متکلمین رایج شد و شیعه و معتزله عدلیه شدند، یعنی عدل را مقیاس د

ین شمردند نه دین را مقیاس عدل. به همین دلیل، عقل یکی از ادله شرعیه قرار گرفت تا آنجا که گفتند: «العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان» .

در جاهلیت دین را مقیاس عدالت و حسن و قبح می‌دانستند، لذا در سوره اعراف از آنها نقل می‌کند که هر کار زشتی را به حساب دین می‌گذاشتند و قرآن می‌گوید:

بگو (خدا) امر به فحشا نمی‌کند. 5

«و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آياتنا و الله أمرنا بها، قل ان الله لا يامر بالفحشاء، أتقولون على الله مالا تعلمون. قل أمر ربي بالقسط...» 6

و چون کاری زشت کنند گویند پدران خود را چنین یافتیم و خدایمان به آن فرمان داده، بگو خدا به زشتی دستور نمی‌دهد. آیا به خدا چیزی نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟ بگو خدایم به دادگری فرمان داده است .

عدالت ارزش ذاتی دارد و سلامت همه چیز به اوست. از این جهت است که خداوند دستور می‌دهد که بر پا کننده قسط و عدالت اجتماعی باشید.

«يا ايها الذين امنوا امنوا قوامين بالقسط.» 7

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر پا دارندگان پیوسته عدالت باشید.

مفسر بزرگ قرآن، مرحوم طبرسی در ذیل این آیه و در معنای آن می‌نویسد: «ای دائمین علی القیام بالعدل و معناه ولکن عادتکم القیام بالعدل فی القول و الفعل.»

8(یعنی پیوسته بر پا دارندگان عدل باشید و معنای این سخن آن است که باید عادت و سنت شما برپا داشتن عدالت در گرفتار و کردار باشد) خداوند بر پا داشتن عدالت

همه جانبه و همیشگی دستور داده است. قیام برای عدالت در همه ابعاد آن و پیوسته عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر و مراد ما از اصل عدالت اجتماعی،

عدالتی است که کلیه جنبه‌های فردی، اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربر می‌گیرد. در همه «اقوال» و کلیه «افعال» خداوند به چنین عدالتی

فرا خوانده است خداوند برپادارندگان قسط و عدالت را دوست دارد و آنان را به مبارزه برای برپایی و اجرای عدالت می‌خواند و فرمان می‌دهد:

«و اقسطوا ان الله يحب المقسطين.» 9

و داد کنید زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد.

بی گمان کسانی می‌توانند مصداق این محبت الهی باشند که برای او قیام کنند و عدالت خواهیشان از سر حق خواهی باشد. خداوند به قیام برای حق، خوانده است و

یگانه راه برپایی قسط و عدل و اصلاح همه امور، همین است. امام خمینی (ره) در مکتوبی به تاریخ 11 جمادی الاولی 1363 هجری قمری که تاریخی‌ترین سند مبارزاتی

آن وجود بی بدیل است، به همین امر فرا خوانده است؛ به عدالت خواهی و برپاداشتن آن از موضع «قیام الله» دعوت کرده است:

«قال الله تعالى: «قل انما أعظكم بواحدة أن تقوموا لله مثنی و فرادی» 10

خداوند تعالی در این کلام شریف، از سرمنزل تاریخ طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب

فرموده و این يك کلمه را پیشنهاد بشر فرموده این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از

جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهنده.

خلیل آسا در علم الیقین زن

ندای لاجب الآفلین زن

قیام لله است که موسی کلیم را با يك عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صَعَق و صَحَو كشانند. قیام برای خداست که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را يك تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بتها را از خانه خدا براندخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او آذنی رساند.» 11

آنان که برای خدا قیام کرده، مبارزه می‌کنند و حکومت تشکیل می‌دهند، قیام و مبارزه و حکومتشان از سنخ عدل است و در غیر این صورت جز دنیا خواهی نیست. قیام، مبارزه و حکومت انبیا برای خدا و تحقق عدالت و حق بوده است .

«یا داود انا جعلناك خليفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق.» 12

ای داود ما تو را در آن کشور جانشین ساختیم پس در میان آدمیان به حق داوری و حکم کن.

و خداوند چنین دستور می‌دهد:

«ان الله یأمرکم أن تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل.» 13

بی گمان خدا به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش باز دهید و چون میان مردمان داوری و حکم کردید به عدالت حکم کنید.

خداوند، به عدالت در همه چیز فرا می‌خواند و عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر و پوشاننده همگان و همه امور: «العدل سائس عام.» 14 (عدالت قانونی است عام). عدالت مدبری است همه شمول. عدالت کلیت دارد و حیات همه چیز بسته به حیات اوست. دین و احکام دینی و شریعت، بدون عدالت فاقد روح است. عدالت جان شریعت است جان دین است: «العدل حیاة الاحکام.» 15 جامعه فاقد عدالت، جامعه مرده است. سرزمین بی عدالت چون زمین خشک و کشتزار بی حاصل است. با عدالت است که زمین زنده، سرزمینها آباد و مردمان و جوامع به درستی برپا می‌شوند. محمد حلیبی از امام صادق (ع) درباره معنای این آیه پرسش کرد که خداوند فرموده است: «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها.» 16 (بدانید که خدا زمین را پس از مردن آن زنده می‌کند). حضرت فرمود: «العدل بعد الجور.» 17 (مراد عدل پس از ستم است).

براساس همین نگاه به عدالت است که شهید عدالت، علی (ع) فرموده است: «جعل الله سبحانه العدل قوام الانام و تنزیها من المظالم والاثام و تسنیه للاسلام.» 18 (خداوند سبحانه عدل را مایه برپایی انسان و ستون زندگانی آنها و سبب پاکی از ستمکاریها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است). بقای جامعه به عدالت است و آنجا که عدالت نیست، انتظار پاکی و سلامت اجتماعی، انتظاری بیهوده است. روشنی اسلام به عدالت است و با خاموش شدن عدالت، اسلام چون چراغی خواهد بود خاموش که با آن راه نمی‌توان یافت و مردمان را به سامان نمی‌توان رساند، زیرا این عدالت است که نگهدارنده ملت است:

«العدل قوام الرعیة.» 19

از این روست که پیام آور عدالت و رسول هدایت (ص) فرموده است:

«عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة قیام لیلها و صیام نهارها.» 20

ساعتی عدالت از هفتاد سال عبادتی که شبهایش به نماز شب و روزهایش به روزه بگذرد، (برتر و) بهتر است.

در اندیشه پرورش یافتگان سیره نبوی، عدالت رأس ایمان و گردآورنده نیکی 21 و برترین مراتب ایمان است. اشرف اجزای آن است .

با عدالت است که دین و دینداری معنا می‌یابد، با عدالت است که جامعه دینی بر پا می‌شود. با عدالت است که مردمان راست می‌شوند امیرمؤمنان و پیشوای عدالت گستران علی (ع) فرمود:

«اجعل الدین کھفک و العدل سیفک تنج من کل سوء و تطفر علی کل عدو.» 22

دین را پناهگاه و عدل را شمشیرت گیر، از هر بدی می‌رهی و بر هر دشمنی پیروز می‌شوی.

و این چنین است که قرآن کتاب عدالت است و به بیان فرزند قرآن علی (ع): «هو الناطق بالسنة العدل.» 23 (قرآن است که به روش و سنت عدل گویاست). قرآن کتاب فطرت است و انسانها به فطرت خویش عاشق عدالتند و از هر ستمی منجز. چیزی جز عدالت آنان را سیراب نمی‌کند و جامعه جز با عدالت به آرامش و آسایش حقیقی نمی‌رسد. دخت گرمی رسول خاتم در خطبه مشهور خویش در روز دهم رحلت پیامبر، یعنی در اوج قیام خویش برای عدالت فرمود:

«فرض (الله)... العدل تسکیناً للقلوب.» 24

خداوند عدالت را وسیله آرامش دلها قرار داده است .

انسان تشنه عدالت است. فطرت او خواهان آن و وجودش آشنا با آن است. حلیبی از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود:

«العدل أحلی من الماء یصیه الظمآن.» 25

عدالت شیرین‌تر از آبی است که به لب تشنه رسد.

عدالت و ارزشهای اجتماعی

جامعه‌ای که بر اصول عدالت اداره می‌شود، جامعه‌ای استوار و ارزشمند است. جامعه‌ای که در مسیر عدالت حرکت نمی‌کند ارزشها در آن واژگونه شده، ضد ارزشها حاکم می‌شوند. جای خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، رحمت و شقاوت، مروت و نامردمی تغییر می‌یابد. امیرمؤمنان (ع) در توصیف چنین جامعه‌ای فرمود:

«ایها الناس انا قد اصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود، یعدقیه المسن مسیناً و یزداد الظالم فیه عنواً. لا نتفع بما علمنا ولا نسأل عما جهلنا و لا نتخوف قارعة حتی تحل بنا.» 26

مردم! ما در روزگاری کینه توز و زمانی پر کفران واقع شده‌ایم. زمانه‌ای که نیکو کار در آن بدکردار به شمار آید، و ستمگر در آن سرکش می‌افزاید. از آنچه دانستیم سود نمی‌بریم و آنچه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم، و از بلا و فتنه‌ها، تا بر سرمان نیامده نمی‌ترسیم .

آنجا که عدالت ظهور ندارد، انحراف و ستم و ناسپاسی ظهور می‌یابد. 27 در چنین جامعه‌ای آن که تباهی نمی‌کند، ناشایست شمرده می‌شود، سرزنش می‌گردد و تحت فشارهای روانی - اجتماعی قرار می‌گیرد تا هم‌رنگ جامعه شده، ضد ارزشهای آن را بپذیرد. آن که تباهی می‌کند، بهترین موقعیتها را می‌یابد و به سبب

موقعیت‌شناسی

و زمانه فهمی تمجید می‌شود. در چنین زمانه‌ای ستم ستمگر حد مرزی ندارد دانسته‌ها و معارف به کار نمی‌آید و مردمان از آنچه نمی‌دانند نمی‌پرسند. تمایل به غفلت

همه را می‌گیرد و کسی نمی‌خواهد از عاقبت این بی‌عدالتی‌ها آگاه شود. کسی صدای «قارعه» 28 را نمی‌شنود.

«القارعة، مالفارعة، و ما ادرك ما القارعة.» 29

آن کوبنده، آن کوبنده چیست؟ و چه دانی تو که آن کوبنده چیست؟

آنجا که عدالت رخ نموده است، انحراف و کفران چنان مردمان را در خود می‌پیچد که هشدارها، فریادها و صدای فرو ریختن بنیانها را نمی‌شنوند. آنان در خواب غفلت فرو رفته‌اند و حادثه عظیم در شرف وقوع است. مثال چنین جامعه‌ای مثال آنان است که در خواب بودند و دزد، بن دیوار را سوراخ می‌کرد و آنها بی‌خبر از آنچه بر سرشان خواهد آمد آسوده خفته بودند. بیماری که از شدت درد نخفته بود، از دزد پرسید چه می‌کنی؟ گفت دُهل زن هستم و دهل می‌زنم. پرسید پس چرا بانگ دهل شنیده نمی‌شود؟ گفت فردا بانگ این دهل را که فریاد یا حسرتا وا ویلتاست خواهی شنید:

این مثل بشنو که شب دزدی عنید

در بن دیوار حفره می‌برید

نیم بیداری که او رنجور بود

طقق آهسته‌اش را می‌شنود

رفت بر بام و فرود آویخت سر

گفت او را در چه کاری ای پدر

خیر باشد نیم شب چه می‌کنی

تو کیی گفتا دهل زن ای سنی

در چه کاری گفت می‌گویم دهل

گفت کو بانگ دهل ای بوسیل

گفت فردا بشنوی این بانگ را

نعره یا حسرتا وا ویلتا 30

فرجان تن دادن به بی‌عدالتی و پذیرش ضد ارزشهای برخاسته از آن فرجامی دردناک و سراسر حسرت است آیا مردمان نمی‌دانند که چگونه بی‌عدالتی منجر به ظهور همه نهایها می‌شود؟ آیا خداوند امر به عدالت و احسان نکرده است؟ 31 امیرمؤمنان (ع) در معرفی جامعه‌ای پشت کرده به دستورهای الهی و فرو رفته در ظلمت بی‌عدالتی و نشسته در خاک مذلت نامردمی فرمود:

«بأی علی الناس زمان عضوض بعض الموسرفیه علی ما فی یدیه ولم یؤمر بذلك قال الله سبحانه: «ولا تتسوا الفضل بینکم» تنهد فیه الاشرار و تستذل الاخیار. و بیایع المضطرون و قد نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع المضطربین.» 32

زمانی در پیش است سخت که توانگران بر آنچه در دست دارند، دندان می‌فشارند، در حالی که چنین دستوری به آنها داده نشده است؛ خداوند سبحان می‌فرماید: «احسان و بخشش بین خود را فراموش نکنید.» در آن زمان اشرار و بدان را بلند مرتبه و نیکان را خوار می‌کنند، و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار به قیمت کم می‌فروشند و متمکنان از آنها می‌خرند، در حالی که پیامبر (ص) از چنین معامله‌ای نهی کرده است.

اگر عدالت برقرار نشود، عرصه جامعه جولانگاه زور و ستم و غارت و چپاول می‌شود. در چنین میدانی فضیلتها و ارزشها به باد فراموشی می‌رود روزگار گزنده و درنده می‌شود. خوی درندگی اهل حرص و طمع تحریک می‌شود. توانگران بر آنچه دارند دندان می‌فشارند و بر آنچه ندارند از می‌ورزند. بینوایان در زیر فشار بی‌عدالتی، بناچار تن به هر داد و ستدی می‌دهند. گران می‌خرند و ارزان می‌فروشند و هستیشان به تاراج یغما می‌رود. در چنین جامعه‌ای اشرار و بدکاران رفعت می‌یابند و نیکان و اخیار به ذلت کشیده می‌شوند. صاحبان فضیلت عقب رانده شده، فرومایگان میداندار می‌شوند. اینها نشانه‌های نزول ارزشها و انحطاط و فروپاشی است.

«یستدل علی ادبار الدول بأربع: تضييع الاصول و التمسك بالفروع و تقديم الاراذل و تأخیر الافاضل.» 33

چهار چیز نشانه تیره بختی و انحطاط دولتهاست: واگذاردن کارهای اصلی و اساسی و پرداختن به امور فرعی و جنبی. جلو انداختن فرومایگان و پس راندن صاحبان فضل. بدترین جامعه آن است که پذیرای این عوامل انحطاطا شده باشد و چه بد مردمی هستند، مردمی که جهت بر پایی عدالت قیام نمی‌کنند و عدالت خواهان را سرکوب می‌کنند. امام کاظم (ع) از پیامبر عدالت نقل کرده است که فرمود:

«بنس القوم قوم لا یقومون لله تعالی بالقسط بنس القوم قوم یقتلون الذین یأمرون بالقسط فی الناس.» 34

بدقومی هستند آنان که برای خدا به عدالت قیام نمی‌کنند، بدقومی هستند آنان که امرکنندگان به عدالت در میان مردم را می‌کشند.

اینها همان مردمانی هستند که آیات خدا را کافرنند، همانها که بر پا دارندگان عدالت و دعوت کنندگان به آن را به جرم عدالتخواهی می‌کشند.

«ان الذین یکفرون بأیات الله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب أليم.» 35

بی‌گمان کسانی که به آیات خدا کافر می‌شوند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و کسانی را که دستور دادگری می‌دهند می‌کشند پس آنان را به عذابی دردناک مژده ده.

ارزش يك جامعه به میزان دادگری و دادخواهی در آن است. جامعه‌ای که در آن حق ضعیف گرفته نمی‌شود بی‌ارزش است جامعه‌ای که در آن دهان مردمان از حقگوویی بسته است، تباه است. جامعه‌ای که در آن ترس از بیان حق و عدل و برپاداش آن حاکم است، خوار است و هرگز روی خوشی نمی‌بیند. علی (ع) گوید:

«فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی غیر موطن: لن تقدس امة لا یؤخذ للصعيف فیها حقه من القوی غیر متنعت.» 36

من بارها از رسول خدا (ص) این سخن را شنیدم: ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان باصراحت نگیرد، هرگز پاك و پاکیزه نمی‌شود و روی سعادت نمی‌بیند.

مظهر عدالت خواهی، علی (ع) دربارها جایگاه ارزشی عدالت خواهی فرموده است:

«و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفئته فی بحر لجی و ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لایقربان من أجل ولا ینقصان من رزق، و افضل من ذلك کله کلمة عدل عند امام جائر.» 37

تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون قطره‌ای است در مقابل يك دریاک پهناور. (بدانید) امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهند و اما از همه اینها مهمتر سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته می‌شود. در منطق دین، عدالت چنین است و از پایگاهی با این اعتبار برخوردار است. عدالت مقدمه‌ای است برای رساندن انسانها به مقصد کمال و باید دانست که این راه را جز

با عدالت نمی‌توان رفت. ظاهر قرآن کریم برپایی عدالت است و باطن آن حقیقت معرفت: «و اگر چنانکه ما با همان بُعد ظاهری قرآن، به همان بعدی که قرآن برای اداره امور بشر آمده است؛ برای رفع ظاهری قرآن، به همان بعدی که قرآن برای اداره امور بشر آمده است؛ برای رفع ظلم از بین بشر آمده است، یعنی يك بعدش این است که ظلم را از بین بشر بردارد و عدالت اجتماعی را در بشر ایجاد کند، ما اگر کوشش کنیم و آنهایی که تابع قرآن خودشان را می‌دانند، مسلمین جهان اگر کوشش کنند تا اینکه این بعد از قرآن را که بعد اجرای عدالت اسلامی است، در جهان پخش کنند، آن وقت يك دنیایی می‌شود که صورت ظاهر قرآن می‌شود.» 38

عدالت و عبودیت

عدالت اجتماعی از چنین ارزشی برخوردار است که می‌توان تعبیر کرد که ارسال رسل در همین رابطه است، برای برپایی قسط است: «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط.» 39) بیقین پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و میزان همراهشان فرو فرستادیم تا آدمیان به عدالت برخیزند).

در اینجا این پرسش مطرح است که مگر نه این است که ارسال رسل برای رساندن انسانها به مقصد آفرینششان یعنی عبودیت الله است؟ 40 پس چگونه است که هدف از رسالت آنها برپایی عدالت معرفی می‌شود؟ آیا میان این دو امر تزاومی نیست؟ در جای دیگر، خداوند به صراحت هدف از ارسال پیامبر (ص) را دعوت به خدا عنوان می‌کند و می‌فرماید:

«يا ايها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً و داعياً الى الله باذنه و سراجاً منيراً.» 41

هان ای پیامبر ما تو را گواه و نوید دهنده و بیم دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به اجازه وی و چراغی تابان .

و همچنین درباره رسالت همه پیامبران و فرستادگان الهی فرمود:

«ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت.» 42

و محققاً ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید.

و پیامبران الهی هر يك که برانگیخته شدند به همین دعوت کردند: «لقد أرسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله مالكم من اله غيره.» 43 (نوح را به سوی قومش به رسالت فرستادیم تا گفت: هموطنان من، خدای یگانه را بپرستید، جز او خدایی ندارید.) «و الی عاد اخاهم هوداً قال يا قوم اعبدوا الله مالكم من اله غيره» 44 دعوت هود همان بود. «و الی ثمود اخاهم صالحاً قال يا قوم اعبدوا الله مالكم من اله غيره.» 45 صالح نیز همان رسالت را داشت. «و الی مدین اخاهم شعيباً قال يا قوم اعبدوا الله مالكم من اله غيره.» 46 شعيب نیز برای همین مقصد برانگیخته شد. «و قال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربّي و ربكم.» 47 (مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید).

ملاحظه می‌شود که سخن و دعوت همه پیامبران الهی یکی است. همه به عبودیت الله و پرستش او خوانده‌اند. ابراهیم خلیل در حالی که تیر به دست داشت، به

بندگی خدا می‌خواند: «و ابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون.» 48

(و ابراهیم را (فرستادیم) که به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بگیرید، آن برای شما بهتر است اگر دانسته بودید).

این آیات به روشنی هدف از فرستادن پیامبران را دعوت کردن مردم به سوی خدا می‌داند و مشخص است که هدف اصلی ارسال رسل خواندن مردم به خداست که آفرینششان برای آن است بنابراین جای این پرسش باقی است که آیا هدف اصلی از ارسال رسل دعوت به سوی خداست یا بر پا داشتن عدالت؟ نسبت میان این دو چگونه است؟ آیا قیام به قسط مقدمه دعوت به سوی خداست یا دعوت به سوی خدا مقدمه قیام به قسط است؟ و آیا هدف اصلی شناخت خدا و خداپرستی یعنی توحید نظری و توحید عملی فردی است یا هدف اصلی اقامه عدل و قسط در جامعه یعنی توحید عملی اجتماعی است؟ استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره چهار نظر را مطرح کرده، یکی را درست می‌داند: 49

1- پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده‌اند، یعنی دو مقصد مستقل داشته‌اند: یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و سعادت اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی) و دیگری به سعادت دنیوی او (توحید اجتماعی). پیامبران از آن نظر که در اندیشه سعادت دنیوی بشر بوده‌اند، به توحید اجتماعی پرداخته‌اند و از آن جهت که می‌خواستند سعادت اخروی بشر را تأمین کنند به توحید نظری و توحید عملی فردی که صرفاً روحی و ذهنی است پرداخته‌اند.

2- هدف اصلی توحید اجتماعی است، توحید نظری و توحید عملی فردی مقدمه لازم توحید اجتماعی است. توحید نظری مربوط به شناخت خداوند است. برای انسان - فی حد ذاته - هیچ ضرورتی نیست که خدا را بشناسد، یا نشناسد. تنها عامل محرک روح او خدا باشد یا هزاران چیز دیگر، همچنان که به طریق اولی برای خداوند فرق نمی‌کند که انسان او را بشناسد یا نشناسد، بپرستد یا نپرستد، ولی نظر به اینکه کمال انسان در «ما» شدن و توحید اجتماعی است، و این امر بدون توحید نظری و توحید عملی فردی میسر نیست، خداوند معرفت خود و پرستش خود را فرض کرده است تا توحید اجتماعی محقق گردد.

3- هدف اصلی، شناختن خدا و نزدیک شدن و رسیدن به اوست، توحید اجتماعی مقدمه و وسیله وصول به این هدف عالی است زیرا در جهان بینی توحیدی، جهان ماهیت «از اوپی» و «به سوی اوپی» دارد. از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست. انسان از يك امتیاز خاص بهره‌مند است و آن اینکه به حکم «تفخت فیهِ من روحی» 50 (... و در او از روح - حقیقت متعالی و برتر - خود دمیدم) واقعیتش واقعیت خدایی است، فطرت بشر فطرت خدا حیوانه است؛ از این رو

سعادتش، کمالش، نجاتش، خیر و صلاح و فلاحش در معرفت خدا و پرستش و پیمودن بساط قرب اوست. ولی نظر به اینکه انسان بالطبع اجتماعی است و اگر انسان را از جامعه جدا کنیم، دیگر انسان نیست. و اگر بر جامعه نظامات متعادل اجتماعی حکم فرما نباشد، حرکت خدا حیوانه انسان امکان‌پذیر نیست، پیامبران به اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض پرداخته‌اند. علی هذا ارزشهای اجتماعی از قبیل عدل، آزادی، مساوات، دموکراسی و همچنین اخلاق اجتماعی از قبیل جود، عفو، محبت و احسان ارزش ذاتی ندارند و بالذات کمالی برای بشر محسوب نمی‌شوند. همه ارزشش ارزش مقدمی و وسیله‌ای است که با قطع نظر از ذی المقدمه

، بود و نبود آنها علی السویه است. اینها شرایط وصول به کمالند نه خود کمال، مقدمات فلاح و رستگاری‌اند نه خود فلاح و رستگاری، وسایل نجاتند نه خود نجات.

4- نظریه چهارم این است که همچنان که در نظریه سوم آمده است، غایت انسان و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود و بس. ادعای اینکه پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده‌اند شرك لایقفر است همچنان که ادعای اینکه هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی است و فلاح دنیوی جز برخورداری از مواهب طبیعت زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری و برادری نیست، ماده پرستی است. ولی برخلاف نظریه سوم ارزشهای اجتماعی و اخلاقی با اینکه مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و خداپرستی است، فاقد ارزش ذاتی نیستند.

توضیح اینکه، رابطه مقدمه و ذوالمقدمه دوگونه است. در يك گونه تنها ارزش مقدمه این است که به ذی المقدمه می‌رساند. پس از رسیدن به ذی المقدمه، وجود و عدمش علی السویه است. مثلاً انسان می‌خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر وسیله پریدن قرار می‌دهد بدیهی است که پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسان علی السویه است همچنین است نزدیان برای عبور به پشت بام و کارنامه کلاس برای نامنویسی در کلاس بالاتر. گونه دیگر این است که

مقدمه در عین اینکه وسیله عبور به ذی المقدمه است و در عین اینکه ارزش اصیل و یگانه از آن ذی المقدمه است، پس از وصول به ذی المقدمه وجود و عدمش علی السویه نیست، پس از وصول به ذی المقدمه وجودش همان طور ضروری است که قبل از وصول. مثلاً معلومات کلاسهای اول و دوم مقدمه است برای معلومات کلاسهای بالاتر، اما چنین نیست که با رسیدن به کلاسهای بالاتر، نیازی به آن معلومات نباشد. اگر فرضاً همه آنها فراموش شود و کان لم یکن گردد، زیانی به جایی نرسد و دانش‌آموز بتواند کلاس بالاتر را ادامه دهد. بلکه تنها با داشتن آن معلومات و از دست ندادن آنهاست که می‌توان کلاس بالاتر را ادامه داد. سر مطلب این است که گاهی مقدمه مرتبه ضعیفی از ذی المقدمه است و گاهی نیست. نردبان از مراتب و درجات پشت بام نیست، همچنان که سنگ وسط نهر از مراتب و درجات بودن در آن طرف نهر نیست ولی معلومات کلاسهای پایین و معلومات کلاسهای بالا مراتب و درجات يك حقیقتند.

ارزشهای اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حق و پرستش حق از نوع دوم است چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، کرم، احسان، خیرخواهی، جود، عفو علی السویه است زیرا اخلاق عالی انسانی نوعی خداگونه بودن است: «تخلقوا باخلاق الله» و در حقیقت درجه و مرتبه‌ای از دانش‌سناسی و خداپرستی است، ولو به صورت ناآگاهانه یعنی علاقه انسان به این ارزشها ناشی از علاقه فطری به متصف شدن به صفات خدایی است هر چند خود انسان توجه به ریشه فطری آنها نداشته باشد و احیاناً در شعور آگاه خود منکر آن باشد از این است که معارف اسلامی می‌گوید دارندگان اخلاق فاضله از قبیل عدالت، احسان، جود و غیره هر چند مشرک باشند، اعمالشان در جهان دیگر بی اثر نیست. این گونه افراد اگر کفر و شرکشان از روی عناد نباشد به نوعی در جهان دیگر مآجورند در حقیقت این گونه اشخاص بدون آنکه خود آگاه باشند به درجه‌ای از خدا پرستی رسیده‌اند.»

بنابراین عدالت برای عبودیت مقدمه است، اما مقدمه متصله، نه مقدمه منفصله، عدالت اجتماعی، گذشته از ارزش ذاتی والایی که دارد، بهترین زمینه و وسیله دستیابی به عبودیت - برترین کمال انسانی - است که جز با آن، به این نمی‌توان رسید.

رسول عدالت

بدین ترتیب، با توجه به نسبتی که میان عدالت و عبودیت برقرار است، روشن است که رسالت پیامبران چگونه رسالتی است و خاتم آنان چه مقصدی را دنبال می‌کرده است و از چه راهی. آن حضرت پیامبر عدالت وداعی به عبودیت بود. عدالت برای عبودیت، خداوند به صراحت این نسبت را روشن فرموده و آن حضرت را مأمور برپایی عدل معرفی کرده است:

«فلذلك فادع و استقم كما أمرت ولا تتبع أهوائهم و قل امنت بما أنزل الله من كتاب و أمرت لا عدل بينكم.» 51

پس باید به آن (شیوه از پرستش) دعوت کنی و روی راست چنان داری که فرمان یافتی، و از خواهشهای آنان پیروی مکن و بگو: به آن کتابها که خدا فرو فرستاد ایمان آوردم و دستور یافتم که در میان شما عدالت کنم.

آن حضرت مأمور برپایی قسط بود:

«قل أمر ربي بالقسط.» 52

بگو پروردگارم به قسط فرمان داد.

او به تمام معنا «قائم به قسط بود» و از همین رو در زیارت آن حضرت می‌خوانیم: «السلام عليك يا قائماً بالقسط.» 53 (سلام بر تو ای برپا دارنده عدالت). رسول خدا (ص)، نمونه اعلاای قرآن، جلوه جامع اسم الله و مظهر کامل عدالت بود. خود می‌فرمود:

«اوصاني ربي بتسع... و العدل في الرضا و الغضب.» 54

خداوند مرا به نه چیز سفارش کرده است... و عدالت در «حال» خشنودی و خشم.

از ابوسعید خدری نقل شده است که گفت: «در یکی از روزها که پیامبر (ص) مشغول تقسیم مالی میان ما بود، ذوالخویصره 55 که مردی از بنی تمیم بود گفت: یا

رسول الله! با عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی به عدالت رفتار می‌کند؟ اگر من عادل نباشم تو زیان برده‌ای.» 56

همه حیات آن حضرت به مبارزه در راه برپایی عدالت و گسترش آن گذشت؛ می‌فرمود:

«ايها الناس انه و الله ما فيكم أحد أقوى عندى من الضعيف حتى أخذ الحق له ولا أضعف عندى من القوي حتى أخذ الحق منه.» 57

مرد به خدا سوگند که بی گمان کسی از شما نزد من قویتر از ضعیف نیست تا حقش را بگیرم و کسی نزد من ضعیف‌تر از قوی نیست تا حق (دیگران) را از او بستانم.

رسول خدا (ص) مظهر حق بود، حقی که: «قام بالقسط فی خلقه، و عدل علیهم فی حکمه.» 58 (درباره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می‌کند و در اجرای احکام به

عدالت بر آنها حکم می‌راند). حقی که: «عدل فی کل ما قضی.» 59 (او در همه آنچه رانده است و فرمان داده، دادگری کرده است). حضرت حق عادل است و دادگر: «انه

عدل عدل» 60 و رسول خدا (ص) مظهر حق بود:

«سيرته القصد و سنته الرشد و كلامه الفصل و حكمه العدل.» 61

راه و رسم او معتدل و روش او صحیح و متین و سخنانش روشننگر حق از باطل و حکمتش عادلانه بود.

پیامبر اکرم (ص) برای برپایی قسط و عدالت قیام کرد، باطل را درهم کوبید و دین حق را که عدالتش فراگیر بود آشکار کرد؛ چنانکه امیرمؤمنان (ع) در توصیف آن حضرت فرمود:

«المعلن الحق بالحق، و الدافع جیشات الاباطیل و الدامغ صولات الاضاليل، كما حمل فاضطلع، قائماً بامرک، مستوفراً فی مرضاتک.» 62

دین حق را به حق آشکار کرد، از نادرستیها و باطلهایی که سر و صدا به راه انداخته بودند جلوگیری کرد، و صولت گمراهیها را درهم شکست، همان طور که با تمام

قدرت، سنگینی بار رسالت را تحمل کرد، و به فرمانت قیام نمود و به سرعت در راه رضا و خشنودیت گام برداشته و حتی يك قدم هم عقب نرود. اراده محکمش

سست نگشت و در قبول و پذیرش وحی نیرومند بود؛ پیمان رسالت را حافظ و نگهدار بود آن چنان در اجرای فرمانت کوشش کرد که شعله فروزان حق را آشکار و راه را

برای جاهلان روشن ساخت و دلهایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند به واسطه او هدایت شدند. پرچمهای حق را برافراشت و احکام زنده اسلام را برپا کرد.

سیره آن حضرت، سیره عدالت و سخن او عدل و منطقش جدا کننده حق و باطل بود:

«ذا منطق عدل و خطبة فصل.» 63

او دارای منطق عادلانه و طریقی جدا کننده حق از باطل بود.

آن حضرت عادلترین مردم بود و 23 سال رسالت برای آن بود که عدالت در همه وجوهش آشکار شود. سیره همه پیشوایان حق از خاتم (ص) تا قائم (ع) بر این منباست:

برپایی عدالت و محو همه آثار ستم و باطل. محمد بن مسلم گوید از امام باقر (ع) درباره سیره قائم - عجل الله فرجه - پرسش کردم که چون قیام کند به کدام سیره با

مردم رفتار می‌کند. فرمود: «بسیره ما سار به رسول الله - صلی الله علیه و آله - حتی یظهر الاسلام.» به همان سیره‌ای که رسول خدا رفتار می‌کرد تا اسلام ظاهر

گردد.

محمد بن مسلم گوید: پرسیدم: سیره رسول خدا (ص) چگونه بود؟ فرمود: «أبطل ما كان في الجاهلية و استقبل الناس بالعدل، و كذلك القائم عليه السلام اذا قام يبطل ما كان في الهدنة مما كان في ایدی الناس و يستقبل بهم العدل» 64 آنچه در جاهلیت بود را باطل کرد و با عدالت با مردم رویه‌رو شد (و در میان آنها عدالت کرد) و قائم (ع) نیز چنین کند. چون قیام کند، آنچه در اوضاع ناعادلانه وجود دارد و آنچه از بی عدالتی در میان مردم رایج است را باطل می‌کند و با مردم با عدالت رویه‌رو می‌شود (و عدالت را برپا می‌دارد).

پیشوایان عدالت

وصیای پیامبر که ادامه دهندگان سیره او بودند، همگی در راه برپایی عدالت به شهادت رسیدند. 65 آنها مقصدی جز این نداشتند که بندگان خدا را از عبودیت غیر خدا آزاد سازند و به عبودیت حق واصل کنند و خوب می‌دانستند که برای این مقصد راهی جز عدالت نیست. امام سجاد (ع) در دعایی از ادعیه مبارکه خویش می‌فرماید: «اللهم صلّ علی محمد و آله و حلتی بحلیة الصالحین و البسنی زینة المتقین فی بسط العدل.» 66

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا به زیور صالحان بیارای و با گستردن عدل و داد زینت پرهیزگاران را به من ببوشان. گسترش عدالت، اصلی بود که پیشوایان حق، سخت بدان پایند بودند و آن همه سختیها و محرومیتها را در راه آن به جان خریدند. لازمه پایندی به سیره نبوی مبارزه برای عدالت است و تربیت شدگان آن سیره جز به عدل رفتار نکردند و جز برای برپایی و گسترش آن مبارزه نکردند. ابن طقفی درباره ابوالاثمه علی (ع) می‌نویسد: «امیرالمؤمنین» در راه خدا به هیچ چیز نمی‌اندیشید، و کلیه حرکات و سکناش برای خدا و در راه خدا بود، حق کسی را پایمال نمی‌کرد، و جز با حق و عدل نمی‌داد و نمی‌گرفت، تا جایی که عقیل برادر تنی وی چیزی از بیت المال از او خواهش کرد که حق نداشت، ولی امیرالمؤمنین از دادن آن امتناع ورزیده گفت: ای برادر در این مال چیزی جز آنچه به تو دادم حقی نداری. ولی صبر کن تا مالی از خودم برسد، هر چه خواسته باشی از آن به تو خواهم داد. ولی این جواب عقیل را قانع نکرد و از وی کناره گرفت و در شام به معاویه پیوست. همچنین علی (ع) به دو فرزندش حسن و حسین (ع) چیزی بیش از حقتشان نمی‌داد. پس باید به مقام چنین شخصی که با برادر و فرزندان این گونه رفتار می‌کرد درست پی برد.» 67

تربیت شده پیامبر عظیم الشان اسلام، علی (ع)، جز به عدالت و حق نمی‌اندیشید. زندگی او بنامه مبارزه برای عدالت بود. بیست و سه سال در کنار پیامبر مبارزه بر سر تنزیل قرآن، و پس از پیامبر، مبارزه بر سر تأویل قرآن، رسول خدا (ص) در حدیثی مشهور فرموده بود: «ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله، و هو علی بن ابی طالب.» 68

از شما کسی است که بر سر تأویل قرآن می‌جنگد چنانکه من بر سر تنزیل آن جنگیدم و او علی بن ابی طالب است. عصر تأویل، دوران سخت مبارزه برای عدالت بود. در بیست و پنج سال عصر خلفا، مبارزه برای عدالت در چهره مبارزه منفی، مبارزه ارشادی و مبارزه مثبت؛ و پس از آن پنج سال پیکار مسلحانه در راه عدالت آن حضرت، پشت کردن به پیکار با قاسطین را به منزله کفر به آنچه پیامبر آورده بود می‌دانست به همین سبب به یاران خود فرمود: «فما وجدتنی یسعی الا قتالهم أو الجحود بما جاء به محمد صلی الله علیه و سلم.» 69

دیدم چاره‌ای نیست جز اینکه یکی از دو راه را انتخاب کنم:

یا با (آنان که از تسلیم در برابر حق سرباز زده‌اند و ستمگری پیش کرده‌اند) به مبارزه برخیزم، و یا آنچه را محمد (ص) آورده انکار کنم. آن حضرت مجسمه عدل و مساوات و شیفته حق و انصاف بود. نمونه اعلا انسان مکتبی و شهید راه عدالت که درباره‌اش گفته‌اند: «قتل فی محرّاه لشدّة عدله.» 70 (او در محراب عبادت خویش به سبب شدت عدالتش کشته شد).

دشمن طاوس آمد پرّ او

اک بسی شه را بکشته فرّ او

گفت من آن آهوم کز ناف من

ریخت آن صیاد خون صاف من

اک من آن پیلی که زخم پیلان

ریخت خونم از برای استخوان 71

علی (ع) به خاطر شدت عدالتش و به سبب سختی و انعطاف ناپذیری‌اش در عدالت اجتماعی به شهادت رسید؛ به خاطر آنکه حاضر نبود برای مصالح دنیایی و حفظ حکومتش، عدالت را زیر پا بگذارد. عدالت با خون و گوشت او درآمیخته بود به نحوی که عدالت مترادف نام او و یاد اوست. جرج جرداق مسیحی در توصیف این شأن وجودی آن امام عدالت می‌نویسد:

«آیا در مهد عدالت، بزرگی را می‌شناسی که همیشه بر حق و حقیقت بود، ولو آنکه همه مردم روی زمین بر ضد او متحد می‌شدند و دشمنان او، اگر چه کوه و بیابان را هم پر می‌ساختند، بر باطل و گمراهی بودند، زیرا که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست - گو اینکه بعداً خود روش و مکتبی شد - و برنامه‌ای نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و به وجود آورده باشد ولو اینکه این نقطه هم در مد نظر وی بود - و راهی نیست که به طور عمد آن را ببیماید تا در نزد من به مقام صدارت برسد، ولو اینکه او این راه را رفت و در دل‌های پاکان برای همیشه جای گرفت... بلکه عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او، اصلی است که با اصول دیگری پیوند دارد و طبیعتی است که ممکن نیست او خود را بر ضد آن وارداد، تا آنجا که گویی این عدالت، ماده‌ایست که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او، مانند مواد دیگر به کار رفته و وجود او را تشکیل داده‌اند و در واقع عدالت خونی باشد در خونس و روحی باشد در روحش.» 72

آن همه مخالفت با آن حضرت و حکومتش بدین سبب بود که وی حکومت را برای عدالت می‌خواست و در نگاه عدالتخواهانه او ملاحظه این و آن جایی نداشت. «علی بن محمد بن ابی سیف مدائینی از فضیل بن جعد نقل کرده است که مهمترین سبب خودداری عرب در یاری کردن امیرمؤمنان (ع) موضوع مال بود، زیرا آن حضرت هیچ شریفی را بر وضع و هیچ عربی را بر عجم برتری نمی‌داد، و با بزرگان و امیران هیچ مصانعه و سازشی نداشت و آنگونه که پادشاهان ملاحظه آنها را می‌کنند، عمل نمی‌کرد و هیچکس را (با مال و مانند آن) به سوی خویش جلب نمی‌کرد، حال آنکه معاویه درست به خلاف این (سیره) عمل می‌کرد و به همین سبب مردم علی (ع) را ترک کردند و به معاویه پیوستند. علی (ع) نزد مالک اشتر از کوتاهی و نامردمی یاران خویش و گریختن و پیوستن برخی از آنها به معاویه شکوه کرد. اشتر گفت: ای امیر مؤمنان ما با کمک (جمعی از) اهل بصره و اهل کوفه با مردم بصره پیکار کردیم و در این حال رأی مردم یکی بود، اما پس از آن اختلاف پیش آمد و ستیز کردند و اراده‌ها سست و شمار مردمان اندک شد. تو آنان را به عدل و داد گرفته‌ای و میانشان به حق عمل می‌کنی و حق ناتوانان را از اشراف می‌گیری، زیرا در نظر تو اشراف را بر ناتوانان هیچ برتری و منزلتی نیست. پس چون حق فراگیر شد و با همه یکسان برخورد کردی، گروهی از آنان که با تو بودند صدای

اعتراضشان بلند شد و چون به عدالت با آنان رفتار شد، از آن اندوهگین شدند. در این هنگام مامشات و ملاحظه کاریهای معاویه نسبت به توانگران و اشراف را دیدند، پس نفسهایشان به دنیا گرایید، زیرا کسانی که دوستدار دنیا نباشند اندک و بیشتر مردم فروشنده حق و خریدار باطلند و دنیا را (بر حق و عدل) ترجیح می‌دهند. بنابراین ای امیرمؤمنان اگر تو نیز دست به بذل مال بگشایی، مردم در برابر تو سر فرود آرند و خیر خواهی و دوستیشان تنها برای تو خواهد بود. ای امیر مؤمنان! خداوند کارت را سامان بخشد و دشمنان را خوار و جمعشان را پریشان و نیرنگشان را سست و امور شان را پراکنده کند که خداوند به آنچه می‌کنند آگاه است. علی (ع) به اشتر چنین گفت: اما آنچه درباره کردار و سیره ما در عدالت گفتی (بدان که) خدای عزوجل می‌فرماید: «من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعليها و ما ربك بظلام للعبيد.» 73 (هر کس کار شایسته‌ای کند به نفع خویش کرده باشد و هر کس بد کند علیه خویش باشد، و پروردگارا

تو بندگان را ستمگر نیست) و من از اینکه مبادا در انجام آنچه گفتی (عدالت) کوتاهی کرده باشم، بیشتر ترسانم. امام اینکه گفتی حق بر آنان سنگین بوده است و به این سبب از ما جدا شده‌اند، خداوند بخوبی آگاه است که آنها به خاطر ستمی از ما جدا شده‌اند و پس از این جدایی به عدالتی پناه نبرده‌اند؛ بلکه تنها در جستجوی دنیایی بوده‌اند که از آنها جدا می‌شود و بیقین در روز قیامت از ایشان پرسیده خواهد شد که آیا برای دنیا چنین کردند یا برای خدا؟ و اما آنچه درباره بخشیدن اموال و جلب رجال گفتی، سیره ما چنین نیست که به کسی از درآمد عمومی چیزی بیش از حقش دهیم و خداوند بزرگ و منزه که سخنش حق است، فرموده: «کم من فته قليلة غلبت فته كثيرة باذن الله و الله مع الصابرين.» 74 (چه بسا گروه کم شماری که به اذن خدا بر گروهی پر شمار غلبه کنند و خدا یا؛ زرشکیبایان است) و بی گمان خداوند محمد (ص) را تنها مبعوث کرد و پس از اندکی یاران، بر شمارشان افزود و گروهش را پس از زبونی عزت بخشید. اگر خداوند اراده کرده باشد که ما این امر را سرپرستی کنیم، دشواری آن را بر ما آسان کند و ناهمواریش را هموار سازد و من از رأی و پیشنهاد تو، تن

ها آن چیزی را می‌پذیرم که باعث رضای خداوند باشد و (البته) به خواست خدا، تو از امین‌ترین و خیرخواه‌ترین مردمان نزد من و از معتمدترین ایشان در نظر من هستی.» 75

ابن ابی الحدید معتزلی، پس از آوردن اخبار و روایاتی چند در عدالتخواهی و حق‌گرایی علی (ع) می‌نویسد: «با آوردن این مطالب خواستیم این مسأله را روشن کنیم که امیرمؤمنان (ع) در خلافت خود به روش و سیره پادشاهان رفتار نکرده است و همچون آنان که اموال را برای مصالح حکومت خود و در جهت لذت جوی خویش مصرف می‌کنند، نبوده است، زیرا که او اهل دنیا نبود (تا چنین کند)، بلکه او انسانی الهی و حق طلب (صاحب حق) بود که هیچ چیزی را جایگزین خدا و رسولش قرار نمی‌داد.» 76

همه رفتار و مواضع امام علی (ع) - نمونه اعلاای تربیت نبوی - بر يك محور می‌چرخید، و آن عدالت بود. او جز به حق و عدل نمی‌اندیشید و چیزی جز حق در او تأثیر نداشت. برخورد‌های او با کار گزارانش گویای این واقعیت است. سوده همدانی نقل کرده است که امیر مؤمنان (ع) مردی را را به حکومت ما گماشت و در میان ما و حاکم مناقشتی رفت، پس به نزد علی (ع) رفتم تا از حاکم شکایت کنم. آن حضرت در حال نماز بود، پس از نماز با کمال رأفت و رحمت پرسید: آیا تو را حاجتی است؟ من شکایت خود را به اطلاع وی رسانیدم و علی (ع) تا آن را شنید گریست، سپس گفت: «اللهم اشهد علی و علیهم انی لم اولهم و لم آمرهم بظلم خلقك و لا بتك حقا» (خدایا تو شاهد باش بر من و این جماعت! من در حکومت و امارت به آنان دستور ستم بر مردم و ترك حق تو را نداده‌ام). آن گاه ورقه‌ای از جیب خویش بیرون آورد و بر آن چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم «قد جاء تکم بینه من ربکم فافوا الکیل والمیزان ولا تیخسوا الناس اشیاءهم» 77 و «ولا تعنوا فی الارض مفسدین. بقية الله خیرکم ان کنتم مؤمنین و ما أنا علیکم بحفیظ»... (بسم الله الرحمن الرحيم، محققاً از طرف پروردگارتان نش

انه‌ای مایه تمیز حق از باطل به شما رسید، پس پیمان، و ترازو را تمام دهید و از حقوق آدمیان، در پرداخت، چیزی مکاهد و فساد کنان در زمین تباهی مکنید، بقیه خدا برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید و من بر شما نگیان نیستم. چون نامه من به دست تو رسید آنچه را که تحت اختیار داری حفظ کن تا کسی بیاید که آنها را از تو تحویل بگیرد، والسلام). سوده گوید: این نامه را گرفتم و به نزد کارگزاران آن حضرت بردم و به او سپردم، بی درنگ همان گونه شد که حضرت فرمان داده بود. 78 علی (ع) در اجرای عدالت چنین بود، تحمل هیچ ستم و بیدادی را نداشت. با دادخواهی زنی ستم دیده، جانش به درد آمد و اشک از دیده‌اش روان شد و بی درنگ و بدون ملاحظه کاری‌های مرسوم در حکومتها، شمشیر عدالت را از نیام کشید و ماده فساد را قطع کرد. او در راه عدالت پروای هیچ چیز و هیچکس را نداشت. دریا که مردمش او را برای خود می‌خواستند و جز به دنیای خویش نمی‌اندیشیدند، حال آنکه او آنها را برای خدا می‌خواست و تلاش می‌کرد با عدالت بر سرچشمه حق سوقشان دهد. فرمود:

«لم تکن بیعتکم ایای فلتة، ولیس امری و امرکم واحداً. انی اُریدکم لله و اُنتم تریدوننی لا نفسکم. ایها الناس، أعینونی علی أنفسکم، و ائیم الله لا نصفن المظلوم من ظالمه، ولا قودن الظالم بخرامته، حتی اُورده منهل الحق و ان کان کارها.» 79

بیعت شما با من بی اندیشه و تدبیر نبود، و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید! مرا بر کار خود یاور باشید. به خدا سوگند که داد ستم‌دیده را از آن که بر او ستم کرده بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و به آبخشور حق کشانم هر چند که تمایلی بدان نداشته باشید. تربیت شده مکتب پیامبر، همان گونه که اشاره شد، در راه عدالت، خویش و بیگانه نمی‌شناخت. ابوعمریون علاء گوید که چون عقیل بن ابی طالب در کوفه نزد علی (ع) رفت، آن حضرت سهم او را از بیت المال داد، اما عقیل خواستار مبلغ بیشتری از بیت‌المال شد. علی (ع) گفت: تا روز جمعه صبر کن و عقیل نیز تا روز جمعه صبر کرد. هنگامی که امیرمؤمنان (ع) نماز جمعه را به جای آورد، رو به عقیل کرد و گفت: چه می‌گویی درباره کسی که به این همه مردم خیانت کند؟ پاسخ داد: چنین کسی بد انسانی است. علی (ع) گفت: آیا تو از من می‌خواهی که به این مردم خیانت کنم و از بیت‌المال مسلمین به تو ببخشم؟ عقیل از نزد آن حضرت خارج شد و به نزد معاویه رفت و به محض رسیدن، معاویه صد هزار درهم به او بخشید و گفت: ای ابویزید! من برای تو بهترم یا علی؟ عقیل گفت: علی را چنان یافتم که بیش از آنکه ملاحظه مرا کند ملاحظه خود (و حق و عدالت) را می‌کرد و تو را چنان یافتم که بیش از آنکه ملاحظه خود (و حق و عدالت) را کنی، ملاحظه مرا کردی. 80 آن حضرت پس از تقسیم بیت المال، آن را جارو می‌کرد و آب می‌پاشید، آن گاه دو رکعت نماز به جای می‌آورد و می‌گفت: ای بیت المال در روز قیامت شهادت بده که من چیزی از اموال مسلمانان را در تو ذخیره نکردم 81 و می‌فرمود من به سیره محبوبم رسول خدا (ص) عمل می‌کنم. 82

شعبی گوید: «در میدان بزرگ کوفه شاهد بودم که علی بن ابی طالب (ع) میان دو کپه زر و سیم ایستاده بود و آن را میان مردم تقسمی کرد تا از آن هیچ باقی نماند آن گاه به خانه خویش رفت و از آن اموال چیزی با خود نبرد. من نزد پدرم رفتم و گفتم: نمی‌دانم امروز بهترین مردم را دیده‌ام یا کم خردترین آنها را؟! پدرم گفت: چه کسی را دیده‌ای؟ گفتم: امیرمؤمنان علی (ع) را و آنچه را که دیده بودم برای وی شرح دادم. پدرم گریست و گفت: ای فرزند! بهترین مردم را دیده‌ای.» 83 علی (ع) چنین بود و به سیره محبوبش، پیامبر عدالت رفتار می‌کرد. عدالت او آنسان فراگیر و حق گرایانه بود که کارگزارانش را توصیه می‌کرد که مبادا در اجرای وظایف خود قدمی از حق و عدل فراتر نهند. عدالت او همه موجودات را شامل می‌شد تا جای که به آنها توصیه می‌کرد نسبت به چهارپایانی که به عنوان زکات گرفته شده‌اند نهایت عدالت را به جای آورند؛ آن چهارپایان را خسته نکنند، میان شتر و نوزادش جدایی نیفتند و شیر آن راندوشند که به بچه‌اش زیان وارد شود و حتی در سوار شدن

بر شتران مراعات عدالت را کنند! در نامه‌ای که به مأموران جمع آوری زکات نوشته است نکاتی را توصیه و گوشزد می‌کند که هر انسان حق طلب و عدالتخواهی را از این همه عدالت سرمست می‌کند. مرحوم شریف رضی در مقدمه این نامه می‌نویسد: «ما قسمتی از این وصیت را در اینجا آورده‌ایم تا معلوم شود او ستون حق را بر پا می‌داشت و در کارهای کوچک یا بزرگ، بر ارزش یا کم ارزشی، نشانه‌های عدالت را برای مردمان به جای گذاشت» آن گاه قسمتی از سفارشهای امام (ع) را آورده که چنین است:

«با تقوا و احساس مسؤلیت در برابر خداوند یکتا و بی شریک حرکت کن و در این راه هیچ مسلمانی را مترسان! و بر سرزمین او اگر ناخشنود است مگذر! بیشتر از آنچه از حق خداوند در اموالش است از او مگیر. چون به آبادی قبایل رسیدی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه‌هاشان در می‌آی! سپس با آرامش و وقار به سوی آنان رو تا به میان آنها رسی و سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن! سپس بگو: بندگان خدا، مرا ولی خدا و خلیفه او سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است بگیرم؛ آیا در اموال شما حقی از خدا هست که آن را به نماینده‌اش بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه! دیگر به او مراجعه مکن (و متعرضش مشو): و اگر کسی گفت: آری! همراهش برو، بی آنکه او را بترسی یا بیمش دهی (و تهدید کنی)، یا بر او سخت‌گیری یا کار را بر او سخت گردانی! آنچه از زر یا سیم به تو داد، بستان؛ و اگر او را گاو و گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه او داخل آن مشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست؛ و آن گاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سختگیر رفتار مکن؛ چهار پایان را از جای مگریزان و مترسان! و با صاحب آنها در گرفتن حق خدا بدرفتاری مکن!

(به هنگام گرفتن حق خدا) مال را دو بخش کن و صاحبش را مخیر گردان که یک بخش را انتخاب کند و در انتخابش به او اعتراض مکن! سپس، مانده را دو نیمه کن و وی را مخیر ساز یکی را انتخاب کند، باز هم به او در این گزینش خرده مگیر؛ به همین ترتیب تقسیم کن تا آنجا که باقیمانده به اندازه حق خداوند باشد، آن را بگیر. (باز هم مواظب باش) اگر از این تقسیم پشیمان بود و خواست از نو تقسیم کنی بپذیر! سپس هر دو بخش را به هم بیامیز و همچون بار نخست قسمت کن تا حق خدا را از مال او بستانی. (فراموش مکن) حیوانات پیر و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر و آنها را به غیر از کسی که به دینش اطمینان داری و نسبت به اموال مسلمانان دلسوز است مسپار، تا آن را به ولی مسلمانان برساند و او در میان آنها تقسیم کند. چوپانی چهارپایان را جز به شخص خیرخواه و مهربان و امین و حافظ مسپار که نه بر آنان درشتی کند و نه زیانسان رساند و نه مانده شان سازد و نه خسته شان کند سپس هر چه جمع آوری کردی فوراً به سوی ما روانه ساز تا آنها را در مصارفی که خداوند فرمان داده مصرف کنیم. و آن گاه که آن را به دست امین خود برای رساندن به مرکز

سپردی به او سفارش کن که بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را ندوشد که به بچه‌اش زیان وارد شود و در سوار شدن بر شتران عدالت را مراعات کند و نیز مراعات شتر خسته و یا زخمی که سواری دادن برایش مشکل است بکند. و چون بر آبیگرها گذرد به ایشان درآرد و از کناره‌های جاده علف دار به درون جاده بی گیاه منحرف نسازد و ساعاتی استرحتشان بدهد و به هنگام خوردن آب و چریدن گیاه مهلتشان دهد تا به اذن خدا قربه و تناور، نه خسته و نه از بیماری لاغر، نزد ما رسند و آنها را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش تقسیم کنیم. این برنامه باعث بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد بود. ان شاء الله» 84

آن حضرت، در عدالت چنان استوار بود که هر سختی را پذیرا بود، اما بی عدالتی را هرگز، هر ناملامی را در راه حق خوش می‌داشت، اما ذره‌ای ستم بر بندگان خدا را هرگز! می‌فرمود:

«والله لان ایت علی حسك السعدان مسهداً، و أجر فی الاغلال مصفداً، أحب الی من أن القی الله و رسوله یوم القیامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لثنیء من الحطام.»

85

سوگند به خدا، اگر شب را به روی خارهای سعدان بیدار به سر برم، و یا در غلها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم روا داشته و چیزی از اموال دنیا را غصب کرده باشم.

نام و یاد علی (ع) زنده کننده عدالت است و این ویژگی اوست که مردمان را دلخاسته و دلخسته می‌کند. مگر ممکن است که انسان در برابر این همه عظمت در برپایی عدالت سرخم نکند و بر عشق و دوستی این ابرمرد، یکدل و یکداستان نشود و به مهر او دل نبندد؟ مگر دلها می‌توانند که او را نخواهند و به او وابسته نشوند و عاشق او نگردند؟ تا بدانجا که در راه عشق او دلها ذوب شود و جانها فانی گردد، که این همه به خاطر یاری دادن او و غیرت ورزیدن در راه او و ابرازنزار و تنفراز ستمی است که به او رسیده و نشان دادن ناخشنودی خود از آنچه بر سر او آورده‌اند می‌باشد. 86

از جمله دوستداران آن حضرت و عاشقان عدالت وی، دارمیه حجونیه بود. شیرزنی که سخنان عدالتخواهانه‌اش آسایش ستمگران را بر هم می‌زد. «معاویه در سفری به حج از حال دارمیه حجونیه جويا شد. به جستجوی او فرستاد دارمیه را به نزد وی بردند معاویه گفت: می‌خواهیم بدانم چرا علی را دوست داری و مرا دشمن هستی و از او پیروی می‌کنی و با من دشمنی می‌نمایی؟ دارمیه گفت: آیا مرا از پاسخ این پرسش معذور می‌داری؟ گفت: نه. دارمیه گفت: حال که معذور نمی‌داری، من علی را دوست می‌دارم چون در میان رعیت عدالت را اجرا می‌کرد و بهره هر کس را به طور مساوی و یکسان می‌داد. و تو را دشمن می‌دارم برای اینکه با کسی که با امر خلافت سزاوارتر از تو بود نبرد کردی و چیزی را جستی که از آن تو نیست و از علی پیروی کردم بدین سبب که رسول خدا در غدیر خم و با حضور تو رشته ولایت او را منعقد کرد و برای اینکه او مسکینان را دوست می‌داشت و اهل دین را بزرگ می‌شمرد، و با تو دشمن هستم به این علت که موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی و در قضاوت ستم روا داشتی و به دلخواه خود دآوری کرد... معاویه گفت: علی را چگونه یافتی؟ دارمیه گفت: او را در حالی دیدم که فرمان

روایی او را چون تو نفریفته و مال دنیا او را مانند تو به خود مشغول نکرده بود. معاویه گفت: از سخن او چیزی شنیده‌ای؟ گفت: آری به خدا سوگند که کلام علی چنان بود که دلها گرفته و تاریک با آن روشن می‌شکد و تیرگی دلها چنان بدان زدوده می‌شد که مس با زیت.» 87

بی گمان علی (ع) عادلترین مردمان بود چنانکه رسول خدا (ص) درباره‌اش فرمود:

«انه... أعدلکم فی الرعیة» 88

بیقین او عادلترین شما درباره مردم است.

و چون به سبب عدالتش به شمشیر جمود ابن ملجم مرادی به شهادت رسید، «ام هیثم نخعی» با قصیده‌ای سوزناک بر شهادت مجسمه عدالت مرثیه خواند و در وصف حق خواهی و عدالت مداری او چنین گفت:

یقیم الحق لا یرتاب فیه

و یعدل فی العدا والاقربینا 89

حق را بدون کوچکترین تردیدی برپا می‌دارد و در میان دشمنان و نزدیکان به عدالت رفتار می‌کند.

در نظر پیشوایان حق، عدالت بالاترین ارزش و برپایی آن والاترین خدمت به انسان و انسانیت است و از همین رو در راه برپا داشتن آن مبارزه کردند و پذیرای مرگ شدند. حکومت و عدالت

عدالت اجتماعی زمانی تحقق عینی می‌یابد که وسیله و ابزار آن یعنی حکومت عدل تشکیل شود. در اندیشه دینی و در منطق نبوی، حکومت وسیله بر پاداشتن عدالت است. حکومت فی نفسه هیچ ارزش و اعتبار ندارد. از لنگه کفش پاره بی ارزشی نیز بی ارزش‌تر است، مگر آنکه به وسیله آن حقی اقامه شود یا باطلی دفع گردد. عبدالله بن عباس گوید در منطقه ذی قار نزد امیرمؤمنان (ع) رفتن و او کفش خود را پینه می‌زد، پرسید: «بهای این کفش چند است؟» گفت: «بهای ندارد» فرمود: «والله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا.» 90 (به خدا سوگند که این کفش از حکومت شما نزد من محبوبتر است مگر آنکه به وسیله آن حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم). دنیا و حکومت در نظر پروردگان سیره نبوی از آب بینی بز نیز بی ارزش‌تر است و آن را پیشیزی به حساب نمی‌آورند مگر برای بر پای عدالت:

«أما و الذی فلق الحبة و بر ألتسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقار روا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقیة حیلها علی غاریها و لسقیة آخرها بکأس اولها. و لا لفیتم دنیا کم هذه أزهده عندی من عطفة عنز.» 91

آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که ذات را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، به یاریم قیام کرده‌اند و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤلیتی که خداوند از علما و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان تاب نیارند و سکوت نکنند؛ من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌کردم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته خود را به کناری می‌داشتم (آن وقت) خوب می‌فهمیدید که دنیای شما (با همه زینت‌هایش) در نظر من بی ارزش‌تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید.

حکومت در نظر پیشوایان عادل و عالمان عامل چنین است. نقشی آلی و ابزاری دارد، نه نقشی عالی و غایی. وسیله‌ای بیش نیست، آن هم برای عدالت و در خدمت آن، که اگر چنین بود، با ارزش‌ترین ابزار است، و اگر چنین نبود، بی ارزش‌ترین است. تلاش و مبارزه اهل حق در تشکیل حکومت برای کسب قدرت و رسیدن به امکانات دنیایی و تمتع نیست، آنها حکومت را برای آن می‌خواهند که دست چپاولگران به جان و مال و حیثیت انسانها را قطع کند و با اصلاح امور و ایجاد امنیت اقتصادی و اجتماعی، راه رفتن به سوی کمال مطلق را هموار کنند.

«اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام، ولكن لئرد المعالم من دینک، و نظهر الاصلاح فی بلادک. فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطلة من حدودک.» 92

پروردگارا تو می‌دانی آنچه ما انجام دادیم نه برای این بود که ملک و سلطنتی به دست آوریم، و نه برای اینکه از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم. بلکه به خاطر این بود که نشانه‌های از بین رفته دینت را بازگردانیم، و صلح و مسالمت را در شهرهای آشکار سازیم، تا بندگان ستمدیدیات در ایمنی قرار گیرند و قوانین و مقرراتی که به دست فراموشی سپرده شده بار دیگر عملی گردد.

حکومت در خدمت برپایی عدالت، مفهومی ورای آن دارد که در طول تاریخ داشته است. حکومت به مفهوم سلطه، تملک، تجربه، تحکم و برخورداری حاکم یا طبقه حاکمه از امتیازاتی در زندگی نیست. حکومت در مفهوم عدالت‌مند آن، خدمتگزاری و امانتداری است، چنانکه پیام آور آزادی و عدالت فرمود:

«سید القوم خادمهم.» 93

پیشوا و بزرگ (هر) قوم، خدمتگزار آنان است .

و امیر مؤمنان (ع) در نامه‌ای که به اشعث بن قیس نوشت این مفهوم را یاد آور شد:

«و ان عملک لیس لك بطعمه و لکنه فی عنقک امانة، و انت مسترعی لمن فوقک. لیس لك ان تغتات فی رعیة.» 94

مباد پنداری که حکومتی که به تو سپرده شده است يك شکار و طعمه است که به چنگ افتاده؛ خیر، امانتی برگردنت گذاشته شده است و مافوق تو از تو رعایت نگهبانی و حفظ حقوق مردم را می‌خواهد تو را نرسد که به استبداد و دلخواه خود در میان مردم رفتار کنی.

آنان که با فرهنگ عصر عثمان و فارغ از منطق نبوی حکومت را می‌فهمیدند، آن را طعمه می‌یافتند و خود را قادر به هرگونه دخل و تصرف در آن می‌دیدند. امام (ع) آن فرهنگ را که در دوره عثمان بنامه ظهور یافته بود منکوب ساخته، به کارگزارانی که تقاله اندیشه‌های گذشته را در ذهن داشتند و گنبدیده کردارهای پیشین را به میدان کارگزاری می‌آوردند هشدار می‌دهد. امام (ع) بر سر آنها فریاد می‌زند که مبادا استبداد و خودمخوری و خودسری کنید که حکومت در سیره نبوی جز خدمت و امانتداری و لطف و محبت به مردم نیست. و برای آنکه این حقیقت در تاریخ بماند و برای همیشه در گوش مسلمانان زنگ خطری باشد، در عهدنامه خویش به مالک اشتر فرمود:

«و أشعر قلبک الرحمة للرعیة و المحبة لهم و اللطف بهم. ولا تكونن علیهم سبعا ضاربا تغتم اکلهم.» 95

قلب خویش را نسبت به مردمان خود از رحمت و محبت و لطف کن، و همچون حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباحش که خوردن شان را غنیمت شماری!

و نیز مالک را سخت پرهیز داد که مبادا خود را مسلط بر مردم بیند، مبادا خود رأیی کند، مباد هدایت مردم را بر زمین گذارد و آمریت پیشه کند، مبادا خود را مطلق بیند:

«ولا تقولن انی مؤمر امر فاطاع، فان ذلك ادغال فی القلب و منهكة للبدین و تقرب من الغیر.» 96

مگو من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان رانند است و از آنها اطاعت کردن! که این عین راه یافتن فساد در دل و ضعف در دین و نزدیک شدن به سلب نعمت است . تربیت شده مکتب پیامبر و نمونه اعلا سیره نبوی به آنچه می‌گفت عمل می‌کرد و حکومت را در آن معنایی که آموزش می‌داد می‌خواست و برای آن تلاش می‌کرد. در عرصه پیکار صفین و در گرما گرم آن روزهای سخت که به طور طبیعی هر فرماندهی از سپاه خود جز اطاعت مطلق نمی‌طلبید و از دادن هر فرصتی که جای تفکر و بحث برانگیزد پرهیز دارد، فرمود:

آن گونه که با زمامداران ستمگر سخن می‌گویید با من سخن مگویید، و آن چنان که در پیشگاه حکام خشمگین و جبار خود را جمع و جور می‌کنید، در حضور من نباشید و به طور تصنعی (و منافقانه) با من رفتار نکنید، و هرگز گمان مبرید در مورد حقی که به من پیشنهاد کرده‌اید کنید ورزم (یا ناراحت شوم) و نه اینکه خیال کنید من در پی بزرگ ساختن خویشتم، زیرا کسی که شنیدن حق و یا عرضه داشتن عدالت به او برایش مشکل باشد عمل به آن برای وی مشکلتر است! با توجه به این، از گفتن سخن حق و یا مشورت عدالت‌آمیز، خودداری مکنید زیرا من (شخصاً به عنوان يك انسان) خویشتم را مافوق آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم و از آن در کارهایم ایمن نیستم،

مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند. من و شما بندگان و مملوک خداوندی هستیم که جز او خدایی نیست، او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست 97.

برای آنان که دل به دنیا نسپردند، حکومت جز وسیله‌ای برای برپایی عدالت نیست. آنها بخوبی می‌دانند که قدرت حکومت به عدالت است و میزان ارزش آن، به میزان گسترش این است .

«من عدل عظم قدره.» 98

هر که عدالت کند، قدر و ارزش او بزرگ شود.

حکومت با عدالت نفوذ می‌یابد: «من عدل نفذ حکمه.» 99 (هر که عدالت کند، حکم او جاری و نافذ شود) که دادگستری نیرومندترین بنیان است: «العدل أوفی

اساس 100 زیرا حکومتی که عدالت را برپا دارد یاری خداوند و پشتیبانی مردم را از آن خود کند و به واقع هر که عدالت کند، در حکومت خود بی‌نیاز از یاری کنندگان گردد (که خدا و مردم یاور او هستند): «من عدل فی سلطانه استغفی عن أعوانه» 101 امیر مؤمنان (ع) این حقیقت را به مالک اشتر یادآوری کرده، فرموده است: «ان افضل قرة عين الولاة استقامة العدل فی البلاد، و ظهور مودة الرعية.» 102

(بدان) برترین چیزی که موجب روشنایی چشم زمامداران می‌شود، برقراری عدالت در همه بلاد و آشکار شدن علاقه رعایا نسبت به آنهاست . بنابراین باید دانست که عدالت مایه نظام و پیوند کار زمامداری و حکومت است و حکومتی که به داد عمل نکند و عدالت را گسترش ندهد، کارش انتظام نیابد: «العدل نظام الامرة.» 103

عدل نظام بخش حکومت است .

در نظر پیشوای عدالت پیشگان، ملک سیاست عدل است: «ملاك السياسة العدل.» 104 بلکه ملک هر امری عدل است: «العدل ملك» 105 آن کاری که بر عدالت استوار است، پایدار است و از همین روست که ریاستی مانند عدل در سیاست نیست: «لا ریاسة كالعدل فی السياسة.» 106 و با رفتن عدالت از حکومتها، قدرت آنها می‌رود؛ چنانکه حضرت رضا (ع) فرمود: «اذا جار السلطان هانت الدواله.» 107

چون زمامدار ستمگری پیشه کند قدرت و دولتش خوار و سست شود. عامل بقای حکومت و سلامت آن، عدالت است. امیر مؤمنان (ع) فرمود: «اعدل تدم لك القدرة.» 108

دادگر باش، قدرت برایت پایدار می‌ماند. این بدان سبب است که هیچ چیزی چون عدالت، موجب عمران و آبادی سرزمینها نمی‌شود و باعث رضایت همگان نمی‌گردد. ما عمرت البلدان بمثل العدل.» 109

هیچ چیز مانند عدل و داد سرزمینها را آباد نمی‌کند . همین آبادانی و رضایت توده‌ها بهترین عامل بقای حکومتها و حفاظ آن از آسیبها و آفتهاست. «ما حصن الدول بمثل العدل.» 110

هیچ چیز چون عدل دولتها را محکم نداشتنه است . داد عامل پایداری و بیداد سبب ناپایداری است. به بیان امیر مؤمنان (ع) ثبات و پا برجای بودن دولتها به بر پای داشتن راههای عدلا است: «ثبات الدول باقامة سنن العدل.» 111 یعنی دولت که بنا بر قواعد عدل عمل می‌کند، ثابت و پایدار می‌ماند و اگر دولتی به راه ستم رود، اقتدارش سست و سایه‌اش زایل شود. «من جارت ولايته زالت دولته.» 112 (هر حکومتی در حوزه سرپرستی اش ستم کند دولتش از بین برود) ستم و بیداد پایه حکومتها را سست و تکیه گاه آنها را واژگون می‌کند. «من جار اهلکة جوره.» 113 (هر که ستم کند، ستمش هلاکش سازد) این سنت الهی است: «و ما كنا مهلكى القرى الا و أهلها ظالمون.» 114

و ما هرگز جامعه‌هایی را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ستمگر بوده‌اند. و نیز فرمود: «و ما كان ربك ليهلك القرى بظلم و أهلها مصلحون.» 115

و چنین نبوده است که پروردگارت جامعه‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش درصدد اصلاح بوده باشند. این سنت همیشگی و جادوانه خداوند است. عدالت موجب سلامت جامعه‌هاست و ستم موجب هلاکت آنها . «من عمل بالعدل حصن الله ملكه من عمل بالجور عجل الله سبحانه هلكه.» 116

هر (دولتی) که به عدالت عمل کند خداوند ملك و حکومتش را ننگه دارد. هر (دولتی) که ستمگری پیشه کند خدای سبحان در هلاک کردنش شتاب کند. حکومتی که درهای ستمگری را می‌گشاید و بر مردم خویش جفا روا می‌دارد، باید در انتظار ویرانی سرزمینها و شورش انسانها و در نهایت زوال حکومت باشد. «احذر الحيف والجور فان الحيف يدعوالى السيف والجور يعود بالجلاء و يعجل القوية والا انتقام.» 117

از جفا و ستم بپرهیز که بی گمان جفا (مردم را) به سوی شمشیر (و شورش) می‌کشد و ستم باعث جلا (ی وطن و خرابی ملك) می‌شود و کیفر و انتقام (الهی) را شتاب می‌بخشد. حقیقت این است که: «الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم.» 118 (حکومت با کفر برقرار می‌ماند و با ستم پایدار نمی‌ماند). حکیم فرزانه، سنایی غزنوی در این باره گوید:

آثار و نتایج عدالت اجتماعی

برای عدالت اجتماعی، آثار و نتایج شگفت فردی، اجتماعی و تکوینی است که هیچ امری چون آن از چنین پیامدهایی برخوردار نیست. با عدالت است که رحمت‌های الهی سرزمینها را به وفور دربر می‌گیرد: «من عدل فی البلاد نشر الله علیه الرحمة.» 119

هر که در سرزمینها عدالت کند، خداوند رحمت را بر او پهن کند. به سبب عدالت برکتها دو چندان می‌شود: «بالعدل تتضاعف البركات.» 120 یعنی سلوک به عدالت باعث اثرهای تکوینی شده، رفاه و امنیت خلق را بتمامه تأمین می‌کند که چیزی مانند داد سرزمینها را آباد نسازد: «ما عمرت البلدان بمثل العدل.» 121 و بدین ترتیب کار مردمان اصلاح می‌شود: «العدل يصلح البریه.» 122

و امور خلاق به صلاح در می‌آید: «بالعدل تصلح الرعية.» 123

در نتیجه عدالت، مردم به بی نیازی می‌رسند و فقر و ناداری از میانشان رخت می‌بندد: «لو عدل فی الناس لاستغنوا.» 124 و جامعه و مردمان و حکومت به امنیت و عزتی تام و تمام دست می‌یابند. عالم جلیل القدر شیعه، ابن فتال نیشابوری که در سال 508 هجری به شهادت رسیده است، در خبری زیبا این حقیقت را بازگو کرده است ذوالقرنین نبی (ع) پس از پایان بردن سد، به شهری وارد می‌شود که مردم آنجا را در رفاه و امنیت و عزت کامل می‌بیند، علت را جویا می‌شود و آنها ثمرات و نتایج عدالت را بازگو می‌کنند:

همچنان که می‌رفت به امتی عالم از قوم موسی رسید که به حق هدایت می‌کردند و بر منبای آن عدالت می‌کردند پس چون آنها را دید، بدیشان فرمود: ای مردم مرا از وضع خود آگاه کنید که من تمام شرق و غرب و خشکی و دریا و پستی و بلندی و روشنایی و تاریکی زمین را پیموده‌ام و با جامعه‌ای مانند شما برخورد نکرده‌ام چرا گور مرده‌هایتان بر در خانه‌هایتان است؟ گفتند: برای اینکه مرگ را فراموش نکنیم و یادش را از دل‌هایمان بیرون نکنیم.

فرمود: چرا خانه‌هایتان در ندارد؟ گفتند: در میان ما مشکوک و دزد نیست و جز انسان‌های امین در میان ما کسی نیست. فرمود: چرا فرماندهانی ندارید؟ گفتند: ما به یکدیگر ستم روا نمی‌داریم. فرمود: چرا پادشاه ندارید؟ گفتند: ما ثروت اندوزی نمی‌کنیم. فرمود: چرا بر یکدیگر برتری ندارید و متفاوت نیستید؟ گفتند: زیرا با یکدیگر مواسات و مهربانی می‌کنیم. فرمود: چرا با یکدیگر اختلاف ندارید و نزاع نمی‌کنید؟ گفتند: به سبب نزدیکی و الفت قلب‌هایمان و اصلاح میان یکدیگر. فرمود: چرا زیاده روی و کشتار میان شما نیست؟ گفتند: زیرا اراده خود را بر طبیعتمان و بردباری را بر هوس‌هایمان چیره کردیم. فرمود: چرا وحدت کلمه دارید و بر راه مستقیم سیر می‌کنید؟ گفتند: زیرا به یکدیگر دروغ نمی‌گوییم و نیرنگ نمی‌زنیم و پشت سر یکدیگر بدگویی نمی‌کنیم. فرمود: مرا خبر دهید که چرا میان شما بی چیز و نیازمند یافت نمی‌شود؟ گفتند: زیرا ما به طور مساوی تقسیم می‌کنیم. فرمود: چرا بین شما انسان خشن و تندخوی وجود ندارد؟ گفتند: از افتادگی و فروتنی است. فرمود: چرا خداوند

طه‌لانه، ت، ب، ع، ما، ا، به شما داده است؟ گفتند: حن به حة، فتا، ه به عدل حکم مه، کنم، 125.

پی نوشت ها:

- 1- امیر مؤمنان (ع) فرموده است: «العدل یضع الامور مواضعها» (عدل هر چیزی را در جای خود و محل خود قرار می‌دهد). نهج البلاغه، حکمت 437.
- 2- تفسیر الصافی، ج 2، ص 638؛ المفردات، ص 325.
- 3- عدل الهی، ص 38.
- 4- غررالحکم، ج 1، ص 20؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 318.
- 5- مرتضی مطهری، بررسی اجمالی میانی اقتصاد اسلامی، صص 14 - 15.
- 6- قرآن، نساء 125.
- 7- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 1.
- 8- قرآن، حجرات 9.
- 9- قرآن، سبا 46.
- 10- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی ج 1، ص 3.
- 11- قرآن ص 26/.
- 12- قرآن، نساء 58/.
- 13- نهج البلاغه، حکمت 437.
- 14- غررالحکم، ج 1، ص 25؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 318.
- 15- قرآن، حدید 17/.
- 16- الکافی، ج 8، ص 267؛ بحار الانوار، ج 75، ص 353؛ تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 243.
- 17- غررالحکم ج 1، ص 335؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 320.
- 18- غررالحکم ج 1، ص 37؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 318.
- 19- جامع الاخبار، ص 180؛ بحار الانوار، ج 75، ص 352؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 317.
- 20- شرح غررالحکم، ج 2، ص 30؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 319.
- 21- غررالحکم ج 1، ص 139.
- 22- غررالحکم ج 2، ص 314.
- 23- علل الشرایع، ص 248 الاحتجاج، ج 1، ص 99.
- 24- الکافی، ج 2، ص 146؛ الاختصاص، 261؛ بحار الانوار، ج 75، ص 353؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 317.
- 25- نهج البلاغه، خطبه 32.
- 26- شرح نهج البلاغه، عبده، ج 1، ص 77.
- 27- «قارعة» از ماده «قرع» است و چنانکه راغب اصفهانی گوید: «به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است»، به گونه‌ای که صدای شدید و کوبنده‌ای از آن بر خیزد. تازیانه و چکش را نیز به همین عنایت «مقرعة» گفته‌اند بر همین اساس به هر حادثه مهم و سخت و کوبنده‌ای «قارعة» گفته شود. رک: المفردات ص 401 لسان العرب، ج 11، ص 120.
- 28- قرآن، قارعه 1-3.
- 29- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ج 2، ص 159.
- 30- «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» قرآن، نحل 90/.
- 31- نهج البلاغه، حکمت 468؛ مسند احمد حنبل، ج 1، ص 116؛ قریب به همین از امام صادق (ع): الکافی، ج 5، ص 310.
- 32- غررالحکم، ج 2، ص 376.
- 33- بحار الانوار، ج 72، ص 198.
- 34- قرآن، آل عمران 21/.
- 35- نهج البلاغه، نامه 53؛ و نیز، رک: تهذیب الاحکام، ج 6، ص 180؛ کنز العمال، ج 3، ص 72؛ البیان و التعریف، ج 1، ص 417.
- 36- نهج البلاغه، حکمت 374.
- 37- صحیفه نور، ج 17، ص 252.

38- قرآن، حدید /25.

39- «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (جن و آدمی را نیافریدیم مگر برای آنکه عبادت کنند.) قرآن، ذاریات /56.

40- قرآن، احزاب /45-46.

41- قرآن، نحل /36.

42- قرآن، اعراف /59، مؤمنون /23.

43- قرآن، اعراف /65، هود /50.

44- قرآن، اعراف /73، هود /61.

45- قرآن، اعراف /85، هود /84.

46- قرآن، مائد/72.

47- قرآن، عنکبوت /16.

48- وحی و نبوت، صص 39 - 73.

49- قرآن، حجر /29، ص /72.

50- قرآن، شوری /15.

51- قرآن، اعراف /29.

52- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ترجمه الهی قمشه‌ای، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1364 ش. ص 576.

53- تحف العقول، ص /25.

54- این مرد حرقوس بن زهیر یا ذوالثدیه است که انس بن مالک درباره‌اش گوید: «مردی در عصر پیامبر بود که تلاش او در عبادت ما را به شگفتی وا می‌داشت. ما نام او

را نزد پیامبر بردیم، حضرت او را نشناخت، اوصافش را ذکر کردیم، بازم او را نشناخت. در همان موقع خود او سر رسید. گفتیم: ای رسول خدا همین مرد است. پیامبر

فرمود: شما از مردی خبر می‌دهید که نشانه‌ای از شیطان در چهره دارد. ذوالثدیه نزدیک آمد و ایستاد و سلام هم نکرد. پیامبر فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا هم

اکنون که در مقابل ما ایستادی، در دل نگفتی کسی در میان این جمع از من بهتر نیست؟ ذوالثدیه گفت: چرا، به خدا گفتم. سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد.

پیامبر فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟ ابوبکر گفت: من آن گاه داخل مسجد شد تا او را بکشد، دید در حال نماز است. گفت: سیحان الله کسی را که نماز

می‌خواند بکشم در حالی که پیامبر از کشتن نمازگزاران نهی کرده است؟ وقتی بیرون آمد، پیامبر پرسید: چه کردی؟ ابوبکر گفت: دوست نداشتم او را که مشغول نماز

است بکشم و شما هم که از کشتن نمازگزاران نهی کرده‌اید. مجدداً پیامبر فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟

عمر گفت: من. او داخل مسجد شد و دید که ذوالثدیه سر به سجده گذاشته است. گفت: ابوبکر برتر از من است (و اگر قرار بود کسی این مرد را بکشد ابوبکر

می‌کشت). پس بازگشت. پیامبر مجدداً فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟ علی گفت: من. پیامبر فرمود: آری تو او را می‌کشی اما اگر او را بیایی. علی داخل

مسجد شد، اما ذوالخویصره رفته بود پیامبر فرمود: اگر این مرد کشته می‌شد، دو نفر از امت من اختلاف نمی‌کردند. «عبدالحسین شرف الدین، النص والاجتهاد، الطیبة

الرابعة، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1386 ق. صص 122 - 123؛ العقدالفرد، ج 2، صص 145 - 146 ؛ مسند احمد حنبل، ج 3، ص 15؛ الاصابة، ج 1، ص 472

این مرد از بنیانگذاران خوارج و سرکرده آنان بود که در جنگ نهروان کشته شد.

55- البداية و النهایة، ج 6، ص 241 و ج 4، ص 416 ؛ سیرة ابن هشام، ج 4، ص 144؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 92؛ الوفاء باحوال المصطفی، ج 2، صص 422 و 706؛

سیرة ابن کثیر، ج 2، صص 251-252؛ شمائل الرسول، ص 458.

56- الكامل فی اللغة و الادب، ج 1، ص 8.

57- نهج البلاغه، خطبه 185.

58- همان، خطبه 191.

59- همان، خطبه 214.

60- همان، خطبه 94.

61- همان، خطبه 72.

62- همان.

63- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 154؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 57.

64- فخر الدین طریحی می‌نویسد: «(روی) الصدوق القمی: ان جمیع الائمة علیهم السلام خرجوا من الدنیا علی الشهادة» المنتخب فی جمیع المرانی و الخطب

المشتهر بالفخری، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ص 3.

65- صحیفه سجادیه، ترجمه صدربلاغی، انتشارات حسینییه ارشاد، 1355 ش. دعای بیستم، ص 234.

66- محمد بن علی بن طباطبای (ابن طقطقی)، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم،

1360 ش. ص 115.

67- ابو عبدالرحمن النسائی، کتاب خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، دارالکتاب العربی، 1407 ق. ص 134 ؛ مسند احمد حنبل، ج 3، صص 33 و 82؛ مستدرک

حاکم، ج 3، ص 123 ؛ محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، دارالمعرفة، بیروت، ص 76؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 67؛ کنز العمال، ج

11، ص 613 ؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 18، ص 46؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج 7، صص 497 - 498 ؛ اسدالغابة، ج 3، ص 282 ؛ البداية و النهایة، ج 6، ص 243؛ الریاض

النضرة، ج 3، ص 138؛ تفسیر البرهان، ج 1، ص 17؛ وسائل الشیعة، ج 18، ص 150؛ .

68- نهج البلاغه، خطبه 54؛ در کلام 43 نهج البلاغه آمده است: «فلم أرلی فیہ الا القتال او الکفر بما جاء محمد (ص)» (دیدم راهی جز پیکار و یا کافر شدن نیست به

آنچه پیامبر آورده است ندارم). و نیز ر.ک: وقعة صفین، ص 474 ؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 18، صص 47 و 56؛ فتوح ابن اعثم، ج 2، ص 460 ؛ المعیار و الموازنة، ص 147؛

الریاض النضرة، ج 3، ص 203 ؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 236؛ ملحقات احقاق الحق، ج 8؛ صص 421 420.

69- مرتضی مطهری، بیست گفتار، انتشارات صدرا، 1358 ش. ص 3.

70- مثنوی معنوی، دفتر اول، ج 1، ص 15.

71- امام علی، صدای عدالت انسانیت، ترجمه سید هادی خسروشاهی، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، 1344 ش. ج 1، ص 62 - 63.

72- قرآن، فصلت /46.

73- قرآن، بقره /249.

74- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، صص 197 - 198 ؛ و نیز: الغارات، ج 1، صص 70 - 73.

75- همان، صص 202 - 203.

76- قرآن، اعراف /85.

77- قرآن، هود /85-86.

78- بلاغات النساء صص 31 - 32؛ العقد الفرید، ج 1، ص 336؛ ریاحین الشریعة، ج 4، صص 355 - 356؛ اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، ج 2، ص 271.

79- نهج البلاغه، کلام 136.

80- الغارات، ج 2، صص 549 - 551.

81- همان، ج 1، صص 46 - 50.

82- رك: همان، ج 1، ص 48.

83- همان، ج 1، صص 54 - 55.

84- نهج البلاغه، نامه 25؛ الغارات، ج 1، صص 126 - 130.

85- نهج البلاغه، کلام 224.

86- از کلام ابوجعفر حسینی نقیب در پاسخ به ابن ابی الحدید معتزلی که از وی پرسید: «از چه روی مردمان علی بن ابی طالب را دوست می‌دارند و دل‌باخته او هستند

و خود را در راه عشق او به کشتن می‌دهند؟ و خواهش می‌کنم در پاسخ من از دلیری و دانایی و سخنوری و دیگر ویژگی‌هایی که خداوند سبحان بخش فراوان و پاک و

پاکیزه آن را به علی (ع) عطا فرموده است سخن به میان نیاوری.» و ابوجعفر نقیب سخنانی نغز در معرفی پیشوای عدالت خواهان و امام مستحقان بر زبان آورد. رك:

شرح ابن ابی الحدید، ج 10، صص 223 - 225.

87- بلاغات النساء صص 72-73؛ العقد الفرید، ج 1، صص 342 - 343؛ ربیع الابرار، ج 3، ص 270؛ الغدير فی الكتاب والسنة والادب، ج 1، صص 208 - 209.

88- الغدير، ج 2، ص 57؛ و نیز بدو فرمود: «... و انت الامام لامتی و انت القائم بالقسط.» المراجعات، ص 217.

89- امام علی، صدای عدالت انسانیت، ج 1، ص 122.

90- نهج البلاغه، خطبه 33.

91- همان، خطبه 3.

92- همان، کلام 131.

93- لایحضره الفقیه، ج 4، ص 378؛ المستطرف، ج 1، ص 45؛ الجامع الصغیر، ج 2، ص 59؛ فیض القدیر، ج 4، ص 122.

94- نهج البلاغه، نامه 5؛ و نیز رك: فتوح ابن أعمش، ج 2، صص 367 - 368؛ الامامة و السياسة، ج 1، ص 91.

95- نهج البلاغه، نامه 53.

96- همان.

97- همان، خطبه 216.

98- غررالحکم، ج 2، ص 163.

99- همان، ص 159.

100- همان، ج 1، ص 43.

101- شرح غررالحکم، ج 5، ص 434.

102- نهج البلاغه، نامه 53.

103- شرح غررالحکم، ج 1، ص 198.

104- همان، ج 6، ص 116.

105- غررالحکم، ج 1، ص 19.

106- شرح غررالحکم، ج 6، ص 430.

107- وسائل الشیعة، ج 6، ص 17.

108- غررالحکم، ج 1، ص 127.

109- همان، ج 2، ص 264.

110- شرح غررالحکم، ج 6، ص 74.

111- همان، ج 3، ص 353.

112- غررالحکم، ج 2، ص 187.

113- همان، ص 158.

114- قرآن، قصص /59.

115- قرآن، هود /117.

116- غررالحکم، ج 2، ص 209.

117- همان، ج 1، ص 140.

- 118- مكارم اخلاق، رضی الدین نیشابوری، ص 125؛ و زمخشری از قول نجاشی آورده است: «الملک ببقی علی الكفر ولا ببقی علی الظلم.» ربیع الابرار، ج 3، ص 493؛ و نیز روایت شده است: «الملک ببقی بالعدل مع الكفر ولا ببقی بالجور مع الایمان.» جامع الاخبار، ص 139.
- 119- شرح غررالحکم، ج 5، ص 337.
- 120- همان، ج 3، ص 205.
- 121- رك: پی نوشت 139.
- 122- غررالحکم، ج 1، ص 29.
- 123- همان، ص 292.
- 124- رك: پی نوشت 118.
- 125- روضة الاعظم، ص 478.

سیره نبوی، مصطفی دلشاد تهرانی، ج 2، ص 189 - 241